

تقریر دفتر استاد سید کاظم مصطفوی «زید عزه العالی» از درس خارج فقه  
استاد سید کاظم مصطفوی؛ 1393/12/26



موضوع: مروری و بحثی درباره فروع مربوط به مطهریت شمس  
هفت فرع در عروه الوثقی سید طباطبایی ذکر می کند که این فروع جزء فرع هایی است که  
مترتب می شود به مطهریت شمس و توجه به این فروع فقط در حد ترتیب اثر یا به عبارت  
دیگر در حد تطبیقات ادله تطهیر نسبت به شمس است.

#### فرع اول

فرع اول، می فرماید: «كما تطهّر ظاهر الارض كذلك باطنها المتصل بظاهر النجس باشرافها  
عليه و جفافه بذلك»، می فرماید همانگونه که شمس تطهیر می کند ظاهر زمین را، زمینی  
که متنجس و مرطوب، شمس که اشراق بکند ظاهر ارض را تطهیر می کند به همان شکل  
باطن همان زمین متنجس را تطهیر می کند با یک شرط که آن باطن متصل به ظاهر باشد.  
آن ظاهر نجسی که در اشراق شمس قرار گرفته لایه باطن وصل به همان ظاهر است که در  
حقیقت اشراق شمس براساس قاعده تبعیت و براساس ظهور حدیث حضرمی که «اشرقت  
الشمس» و براساس اطلاق طاهر که در صحیح زراره حدیث اول باب بیست و نه آمده بود.  
چنانچه که شهید ثانی می فرماید: ظاهر و باطن ارض متنجس به وسیله اشراق شمس پاک  
می شود به شرط اینکه ظاهر با باطن اتحاد داشته باشد عرفاً.<sup>[1]</sup> یعنی آن اشراقی که صورت  
می گیرد در حقیقت خود اشراق نفوذ می کند به آن مقدار از باطنی که عرفاً تابع آن ظاهر به  
حساب می آید نه آن ظاهری که عمق زیادی داشته باشد. «بخلاف ما اذا كان الباطن فقط  
نجساً» به خلاف آنجایی که باطن زمین یعنی رو و لایه نجس شده باشد اینجا اشراق شمس  
صورت بگیرد تطهیری نیست. چون اصلاً اشراق صورت نمی گیرد، فاصله وجود دارد. «أو لم  
يكن متصلاً بالظاهر» یعنی آن باطن متصل به ظاهر نباشد «بأن يكون بينهما فصل بهواء أو  
بمقدار طاهر أو لم يجفّ أو جفّ بغير الاشراق على الظاهر»، یا اینکه باطن متصل به ظاهر  
نباشد که فاصله ای وجود داشته باشد بین آن باطن که لایه زیرین است و لایه رویی، فضا

خالی باشد. یا یک مقدار جرم طاهری فاصله باشد بین سطح زمین و آن باطن متنجس و یا اینکه آن باطن خشک نشود فقط ظاهر خشک بشود. یا آن باطن خشک بشود ولی از غیر طریق اشراق شمس بر ظاهر آن قسمت از زمین. «أو كان فصلٌ بين تجفيفها للظاهر و تجفيفها للباطن»، یا اینکه فاصله بیافتد بین تجفیف شمس ظاهر را و تجفیف آن شمس باطن را، «مثلاً کان یکون احدهما فی یوم و الاخر فی یوم آخر»، امروز اشراق شمس لایه رویی را خشکاند و تطهیر کرد فردا آن باطن متنجس آن قسمت خشک شد، فانه لا یطهر فی هذه الصور. این اشراق در این صوری که گفتیم باعث تطهیر نمی شود، چون اشراق مستقیم صورت نگرفته و سببیت برای تطهیر محقق نشده، نه تنها شک در تطهیر می کنیم که اصلاً از اساس شک در تطهیر هم نداریم، یعنی عامل و سبب تطهیر محقق نشده است.

### مسئله دوم

مسئله دوم «إذا كانت الأرض أو نحوها جافة و أريد تطهيرها بالشمس يصب عليها الماء الطاهر أو النجس أو غيره مما يورث رطوبة فيها حتى تجففها»، زمین نجس بود در دل آفتاب بود یک مقدار آبی روی آن می پاشید که مرطوب بشود بعد آن متنجس مرطوب یا آن رطوبت به وسیله اشراق شمس خشک بشود، تا رطوبت را آنجا ایجاد نکنید تابش خورشید در زمین خشک باعث تطهیر نمی شود. چون شرط تطهیر طبق نصوص جفاف و یبوست بود. در بحث رطوبت در این مسئله دوم سید یزدی قدس الله نفسه الزکیه فقط به رطوبت بسنده می کند اما در ابتداء در بحث مطهریت گفتیم که فرمودند لازم است برای حصول تطهیر توسط شمس رطوبت مسریه. یک مقدار بحث لغوی کرده اند که به نتیجه آنچنانی نمی رسد ولی چون گفته اند ما باید تذکر بدهیم. گفته می شود که رطوبت در برابر یبوست است و نداوت در برابر جفاف. یعنی نمناکی اگر خشک بشود نم اگر از بین رفت می گوییم «جفت»، و اگر رطوبت از بین رفت و خشک شد می گوییم «ییبست».

### کلام سیدنا الاستاد

سیدنا الاستاد قدس الله نفسه الزکیه این فروع را مورد بحث قرار می دهد، می فرماید: رطوبت مسریه دلیل ندارد. ما برای تطهیر زمین متنجس به وسیله اشراق شمس شرطی به عنوان رطوبت مسریه نداریم. بلکه نداوت کافی است که صدق جفاف و صدق یبوست می کند. [2] اما آن مطلبی که گفته شده است که جفاف با یبوست فرق دارد طبق نظر ارباب لغت «ییبست» را می گوید «ییبس أو جفّ»، یبوست و جفّت در لغت در المصباح المنیر یبوست را به جفاف ترجمه می کند دو تا لغت مترادف است.

### اعتبار قول لغوی

آن اشکالی که گاهی متعرض می شدیم که شیخ انصاری و صاحب نظران اصول که می فرمایند قول لغوی اعتبار و اساس ندارد که از جمله آن صاحب نظران سیدنا الاستاد هم برای قول لغوی اعتباری قائل نیست اما در فقه استناد می کند به قول لغوی جوابش را دادیم که وادی دو تاست، در اصول بحث ها تحلیلی است، احتمالات و تحلیلات عقلی است و در فقه بحث ها دقیق و عملی است. در فقه سیدنا الاستاد به خود شهرت هم اعتماد می کند تصریح می

کند گاهی که «لولا. الشهرة العظيمة لكان الفتوا على غير ذلک». اینجا هم صریحاً به قول لغوی استناد کردند. که خواستیم بگوییم اگر اشکال کنید که مراجعه به قول لغوی اعتبار ندارد، نخیر اعتبار دارد ولی تحقیق این است که قول لغوی نظر خبره است، اهل خبره هستند. ما حجیتش را از باب حجیت قول اهل خبره در اصول به مرحله اثبات رساندیم و گفتیم اشکالاتی که می شود قابل التزام نیست. در مجموع رطوبت کافی است یا نداوت. نداوت و رطوبت در زمین متنجس که وجود داشته باشد به توسط اشراق شمس خشک بشود تطهیر صورت می گیرد.

#### مسئله سوم

مسئله سوم: «الحق بعض العلماء البیدر الکبیر بغير المنقولات و هو مشکل»، می فرماید ملحق ساخته است بعضی از علماء بیدر بزرگ را به غیر منقولات که اشراق شمس غیر منقول متنجس را تطهیر می کرد، بیدر هم جزء غیر منقول به حساب آمده. الحاق شده، هرچند از منقولات است در واقع ولی جثه و سنگینی دارد قسمت زیادی از گندم جمع شده در یک جا نقل و انتقالش ساده نیست که در اصطلاح امروز سیلو است، آن موقع بیدر بود و آن ظرف بزرگ برای جمع شدن گندم هرچند جا به جا می شده ولی جا به جایی آن مشکل بوده است و ملحق شده است به غیر منقول. اینگونه مسائل و مثال ها فتوا نیست اینها موضوعات است. دخالت در موضوعات از سوی فقهاء ممنوع نیست ولی فتوا به حساب نمی آید. برای کمک ما عوام ممکن است این مثالها ذکر نکنند. محل اشکال است که از سویی منقولات است و از سوی دیگر با این جثه سنگین می شود غیر منقول. محل اشکال است، ما هم می گوییم همین فتوایی که می فرمایند محل اشکال، کاملاً درست است.

#### مسئله چهارم

مسئله چهارم: «الحصاء و التراب و الطین و الاحجار و نحوها مادامت واقعه علی الارض و هی فی حکمها و ان أخذت منها لحقت بالمنقولات و ان اعید عاد حکمها و کذا المسمار الثابت فی الارض أو البناء ما دام ثابتاً یلحقه الحکم و اذا قلع یلحقه حکم المنقول و اذا اثبت ثانیاً یعود حکمه الاول و هکذا فیما یشبه ذلک». این جزء تطبیقاتی است که مبانی اش را چند روز بحث کردیم. حصاء و تراب، درباره حصاء و تراب که سنگریزه و شن ماسه، خاک، گل، سنگ های بزرگ تا وقتی که در روی زمین قرار دارد اگر متنجس بشود به وسیله اشراق شمس خشک می شود. برای اینکه این مواردی که گفتیم جزء اجزاء زمین است و صاحب جواهر قدس الله نفسه الزکیه می فرماید: در مورد همین اجزاء زمین که به این اجزاء زمین صدق می کند و زمین قدر متیقن از مواردی است که به وسیله اشراق شمس خشک می شود. [3] مضافاً بر اینکه اگر جبران سند حدیث حضرمی را قبول کردیم که گفتیم علی التحقیق خالی از اعتبار نیست «کلمة اشرفت علیه الشمس» صدق می کند و آن نقل و انتقالی را که هم مثال زدند طبیعتاً یک امر طبیعی است. گل و خاکی که روی زمین است یا حصاء قلوه سنگ ها که روی زمین است، طبیعتاً موضوع محقق شده جزء زمین است. از زمین برداشته شود موضوع از بین رفته، حکم تابع موضوع خودش است، جزء واضحاتی است که اگر برگردد دوباره به زمین می شود جزء زمین و برای میخی که روی زمین یا به دیوار

زده بشود و ثابت باشد هم جای بحث و اشکال وجود ندارد که براساس قاعده تبعیت که سید الحکیم قدس الله نفسه الزکیه این فروع را بحث می کند می فرماید ارتکاز عرفیه هم این قضیه را تایید می کند که مثل میخی که به زمین و دیوار کوبیده شده است و ثابت است، غیر منقول به حساب می آید و به تبع زمین براساس قاعده تبعیت با استفاده و کمک گرفتن از حدیث حضرمی که «**کلما اشرق علیه الشمس**» باشد می توانیم این حکم را اعلام کنیم.<sup>[4]</sup>

سوال:

پاسخ: اینجا اشراق شمس است، آنجا مشی بود. مشی صدق نمی کرد اینجا اشراق صدق می کند. آنجا می گفتید اگر از زمین خاک را بردارید به لای انگشت ها بمالید آن نجسی که به وسیله مشی پاک می شد پاک می شود یا نه؟ گفتیم نمی شود، چون صدق مشی نمی کند، موضوع حکم صدق مشی است.

مسئله پنجم

مسئله پنجم: «یشترط فی التطهیر بالشمس زوال عین النجاسه ان کان لها عین» می فرماید شرط است در تطهیر به شمس زوال عین نجاست، «ان کان لها عین». این از شرائطی بود که گفته شد. سیدنا الحکیم قدس الله نفسه الزکیه می فرماید عمده‌تاً دلیل این مسئله اجماع است که اگر عین نجاست ازاله نشود اشراق شمس مطهر نیست. عرض می شود که در صورت عدم ازاله عین اصلاً تطهیر صورت نگرفته است تا ما بگوییم عدم ازاله تطهیر نشده به خاطر اجماع، نیاز به اجماع نیست امر وجدانی ضروری است. ازاله عین نشده که اصلاً تطهیر معنا ندارد.

مسئله ششم

مسئله ششم: «إذا شک فی رطوبه الارض حین الاشراق أو فی زوال العین بعد العلم بوجودها أو فی حصول الجفاف أو فی کونه بالشمس أو بغيرها أو بمعونه الغیر لا یحکم بالطهاره». می فرماید اگر شک در رطوبت ارض بشود که این زمینی که الان به وسیله اشراق شمس می بینیم اشراق شمس در این زمین صورت گرفته آیا رطوبت داشته یا نه؟ زمینی متنجس بوده ولی در حین اشراق رطوبت داشته یا نه؟ یا شک کنیم در زوال عین بعد العلم بوجودها، می بینیم عین زائل شد. اشراق شمس است و عین را می بینیم، وجداناً به توسط اشراق شمس یا ازاله می شود یا نمی شود، اینکه وجدانیات است، شک این است علم داشتیم رطوبتی بود از بول، اشراق شمس هم دیدیم بعدا بود، ما نفهمیدیم که این رطوبت به توسط اشراق زائل شد یا به توسط باد و هوا، شک کنیم در زوال عین بعد از علم به وجودش. «أو فی حصول الجفاف» یا شک در حصول جفاف بکنیم. الان یک مقدار اشراقی به عمل آمده، ان تری که خیلی ملموس بود از بین رفته ولی الان جفاف صدق می کند یا نمی کند، شک در جفاف بکنیم. یا شک بکنیم در بودن این جفاف به وسیله شمس یا به

وسیله غیر شمس یا به کمک غیر شمس، شمس بوده و ریح بوده. در تمامی این صور حکم به طهارت نمی شود. یک نکته دلیل اصلی این مسائل است و آن این است که شرط تطهیر احراز نشده است. شرط تطهیر ازاله و جفاف رطوبت به وسیله اشراق شمس است. شک در شرط می شود شک در مشروط و شک در تطهیر که بارها گفتیم شک در تطهیر مساوی با عدم تطهیر است. «و اذا شك في حدوث المانع عن الاشراق من سطر و نحوه یبني على عدمه على اشكال تقدم نظيره في مطهرية الارض»، اما اگر شک در حدوث مانع بکنیم اشراق صورت گرفت و رطوبت وجود داشت، آیا در موقع اشراق ابر به اندازه ای بود که مانع بشود و یا مانع دیگری وجود داشت بادی بود که کمک بکند به این اشراق شمس در جهت خشک شدن. شک در حدوث مانع بکنیم بناء بر عدم می گذاریم. شک در مانع به وسیله اصل عدم مانع کنار گذاشته می شود و در این صورت حکم به مطهریت ارض به وسیله اشراق اعلام می شود. منتها می فرماید «على اشكال»، اشکالش این بود که اتصال عدم مانع اصل مثبت است. اما اگر براساس اتصال عدم مانع یعنی جفاف به وسیله اشراق صورت گرفته، پس اصل می شود اصل مثبت و دلیل اعتبار ندارد.

سوال:

پاسخ: آنجا مطلب این بود که گفته شد سیره در مورد شک در مانع درباره وضو بر این است که اعتناء به مانع نشود آن سیره شامل این مورد می شود یا نمی شود گفتیم که سیره دلیل لبی است و اطلاق ندارد و شامل اینجا نمی شود. در هر دو صورت شک در مانع است و شک در رافع نیست. ما گفتیم حکم به طهارت می توان صادر بشود ولی احتیاط این است که در این مورد باید به احتیاط مراجعه شود. «الحصیر یطهر باشراف الشمس على احد طرفيه طرفه الآخر و اما اذا كانت الارض التي تحته نجسا فلا تطهر بتبعيته و ان جفت بعد كونها رطبا و اذا كان تحته حصيرا آخر الا اذا خيف به على وجه يودان معاً شيئاً واحداً». این هم جزء وجدانیات است. حصیر که یک لایه نازکی است، روی آن که به وسیله اشراق شمس پاک می شود اشکال نکنید که آن روی دیگر که اشراق نشده، این قاعده تبعیت است و ارتکاز عرف و صدق اشراق و اطلاق صحیح زرار که فرمود بعد از اشراق شمس فهو طاهر، ظاهر و باطن. و اما اگر زیر حصیر زمین نجس بود، زمین پاک نمی شود چون قاعده تبعیت شامل زمین نمی شود، زمین تابع حصیر نیست که شرح دادیم تبعیت تا چه حدی است. یک ملازمه ای است بین تابع و اصل و یک فهم عرف است که اینها گفته شد. و ان جفت بعد كونها زمین هرچند خشک بشود بعد از که مرطوب بوده ولی اشراق صدق نکرده تبعیت در کار نیست و تطهیر صورت نمی گیرد. و اگر همچنین یک حصیر دیگر باشد دو تا حصیر روی هم قرار بگیرد، ان حصیر دوم پاک نمی شود مگر اینکه حصیر دوم دوخته بشود با حصیر اول که عرفاً دو تا حصیر یکی به حساب بیاید. در این صورت حصیر است و تبعیت است و اطلاق «فهو طاهر» شاملش می شود. می فرماید «و اما الجدار المتنجس اذا اشرفت الشمس على احد جانبيه فلا یبعد طهاره جانبه الآخر اذا جف به و ان كان لا یخلو عن اشكال». دیوار متنجسی است یک طرفش اشراق شمس می شود طرف دیگر هم به وسیله اشراق شمس ضمنی و تبعی خشک بشود، می فرماید این هم خشک می شود و حکم به طهارتش اعلام می شود هرچند این حکم خالی از اشکال نیست. اشکال مبتنی است به اشکال در تبعیت. لذا اشکال

به قوت خودش باقى است. از اين رو امام خمينى قدس الله نفسه الزكيه مى فرمايد: اگر طهارت آن طرف ديوار را به وسيله اشراق شمس به اين طرف ديوار اعلام بكنيم بايد بگوييم كه ديوار حجم نازكى داشته باشد و الا. تبعيت و ارتكاز قبول نمى كند. ارتكاز بر نمى تابد. «و اما اذا اشرقت على جانبه الآخر أيضا فلا اشكال»، من نمى دانم چرا فرموده اينجا، خب معلوم است كه آن طرفش هم اشراق بشود خب جاى بحث نيست. مى فرمايد «و اما اذا اشرقت على جانبه الآخر فلا اشكال فى الطهاره».

---

[1] مسالك، شهيد ثانى، ج 1، ص 129.

[2] التنقيح فى شرح العروه الوثقى، سيد ابوالقاسم خويى، ج 4، ص 135 تا 147.

[3] جواهر الكلام، شيخ محمد حسن نجفى، ج 6، ص 263.

[4] مستمسك العروه الوثقى، سيد محسن حكيم، ج 2، ص 82 تا 88.